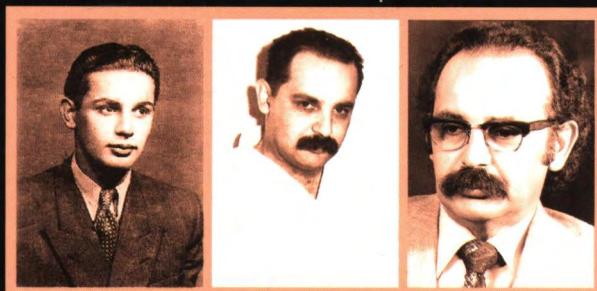


امیر هوشمنگ ابتهاج

(ه. ا. سایه)

شاعری که باید از نو شناخت



حسن کل محمدی

امیر هوشنگ ابتهاج

(هـ.ا.سايه)

شاعری که باید از نوشناخت

حسن گل محمدی



تهران ۱۳۹۸

سروشانه	: گل محمدی، حسن - ۱۳۲۹
عنوان و نام پدیدآور	: امیرهوشگ ابتهاج (هـ.ا. سایه) شاعری که باید از نو
شناخت / حسن گل محمدی.	
مشخصات نشر	: تهران انتشارات یاقوت علم، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	: ۶۷۸ ص.
شابک	: ۸ - ۰۲ - ۶۹۰۳ - ۶۲۲ - ۹۷۸
و ضمیمه فهرست نویسی	: فیبا.
پادداشت	: کتابنامه: ص ۸۵۹
موضوع	: ابتهاج، هوشگ، - ۱۳۰۶
ردیفندی کنگره	: PIR۷۹۴۳ ۱۳۹۸
ردیفندی دیوبی	: ۸ / ۱ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۵۵۱۶۸

علم یاقوت

انتشارات یاقوت علم

امیرهوشگ ابتهاج (هـ.ا. سایه)

شاعری که باید از نو شناخت

حسن گل محمدی

چاپ اول: ۱۳۹۸، تیراز: ۵۰ نسخه

چاپ: دیجیتال تهران

انتشارات یاقوت علم

تلفن: ۶۶۴۱۳۵۸۲

شابک: ISBN 978 - 622 - 6903 - 02 - 8

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است.

۱۵۰/۰۰۰ تومان

این کتاب را به تمام افراد به ویژه جوانانی که
عالقمند به دانستن واقعیت‌های مسائل فرهنگی و
اجتماعی دوران معاصر هستند، تقدیم می‌کنم.
«نویسنده»

فهرست

۱۷	پیشگفتار
استفاده ابزاری حکومت رانان از شعرا، نویسندگان و اهل قلم	
۲۳	● مدادahan دوره غزنويان
۲۵	● مدادahan در چهار مقاله نظامي عروضى
۲۶	● شاعرانى که مدح نگفته‌اند
۲۶	● مدادahan مقيم دربار
۲۷	● مدادahan خارج از دربار
۲۸	● مدادahanى که از مدح اجتناب کرده‌اند
۲۸	● شاعران دوره مشروطيت
۳۱	● اميركبير و قائنی
۳۵	● مدادahan دوره پهلوی‌ها
دسته بندی انواع شعر فارسی بر اساس مضامین آنها	
۴۰	● شعر سیاسی
۴۱	● شعر حزبی
۵۱	● شعر حکومتی (دولتی)
۵۵	● شعر چریکی (جنگل)

۵۹ کرونولوژی چیست و چه کاربردهایی دارد؟

۶۳ کرونولوژی شعر سایه

۶۵ ۱- از کودکی تا نوجوانی و سرودن اشعار عاشقانه

۶۵ (۱۳۰۶ - ۱۳۲۵)

۶۷ ● اشعار دوران نوجوانی در رشت (۱۳۲۵ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۲)

۲ ۲- از جوانی تا میانسالی و اوج اشعار حزبی

۷۵ (۱۳۲۶ - ۱۳۲۴)

۷۸ ● سال ۱۳۲۶

۷۹ ● سال ۱۳۲۷

۸۱ ● سال ۱۳۲۸

۸۸ ● سال ۱۳۲۹

۹۱ ● سال ۱۳۳۰

۹۹ ● سال ۱۳۳۱

۱۰۵ ● سال ۱۳۳۲

۳- دوران شکست حزب توده و خمود شعری سایه و نامیدی

۱۱۴ (۱۳۳۳ - ۱۳۵۰)

۱۱۴ ● سال ۱۳۳۳

۱۲۱ ● سال ۱۳۳۴

۱۲۴ ● سال ۱۳۳۵

۱۲۵ ● سال ۱۳۳۶

۱۲۷ ● سال ۱۳۳۷

۱۲۹ ● سال ۱۳۳۸

۱۳۲ ● سال ۱۳۳۹

۱۳۳ ● سال ۱۳۴۰

۱۴۰ ● سال ۱۳۴۱

۱۴۴ ● سال ۱۳۴۲

۱۴۷	سال ۱۳۴۳ ●
۱۵۰	سال ۱۳۴۴ ●
۱۵۵	سال ۱۳۴۵ ●
۱۵۸	سال ۱۳۴۶ ●
۱۶۰	سال ۱۳۴۷ ●
۱۶۴	سال ۱۳۴۸ ●
۱۷۱	سال ۱۳۴۹ ●
۱۷۴	سال ۱۳۵۰ ●

۴- دوران همکاری با رادیو و تلویزیون رژیم شاه و اوچ ترانه‌سرایی
(۱۳۵۱-۱۳۵۶)

۱۷۹	سال ۱۳۵۱ ●
۱۹۱	سال ۱۳۵۲ ●
۱۹۷	سال ۱۳۵۳ ●
۲۰۱	سال ۱۳۵۴ ●
۲۰۴	سال ۱۳۵۵ ●
۲۱۰	سال ۱۳۵۶ ●

۵- دوران انقلاب اسلامی و اشعار حزبی - انقلابی
(۱۳۵۷-۱۳۶۱)

۲۱۵	سال ۱۳۵۷ ●
۲۲۱	سال ۱۳۵۸ ●
۲۳۰	سال ۱۳۵۹ ●
۲۳۲	سال ۱۳۶۰ ●
۲۳۴	سال ۱۳۶۱ ●

۶- دستگیری و زندان به همراه اعضای حزب توده و بعد از آن

۲۳۸	(۱۳۶۲-۱۳۶۶)
۲۳۹	سال ۱۳۶۲ ●
۲۵۰	سال ۱۳۶۳ ●

- سال ۱۳۶۴ ۲۵۹
- سال ۱۳۶۵ ۲۶۲
- سال ۱۳۶۶ ۲۶۵

۷- مهاجرت و سرگردانی (تاکنون - ۱۳۶۷)

- سال ۱۳۶۷ ۲۷۳
- سال ۱۳۶۸ ۲۷۵
- سال ۱۳۶۹ ۲۷۸
- سال ۱۳۷۰ ۲۸۲
- سال ۱۳۷۱ ۲۸۶
- سال ۱۳۷۲ ۲۹۲
- سال ۱۳۷۳ ۲۹۳
- سال ۱۳۷۴ ۲۹۵
- سال ۱۳۷۵ ۳۰۰
- سال ۱۳۷۶ ۳۰۰
- سال ۱۳۷۷ ۳۰۱
- سال ۱۳۷۸ ۳۰۵
- سال‌های ۱۳۷۹ - ۱۳۸۴ ۳۰۷
- سال ۱۳۸۵ ۳۱۰
- سال ۱۳۸۶ ۳۱۱
- سال ۱۳۸۷ ۳۱۴
- سال ۱۳۸۸ ۳۱۵
- سال ۱۳۸۹ ۳۱۶
- سال ۱۳۹۰ ۳۱۷
- سال ۱۳۹۱ ۳۲۱
- سال ۱۳۹۲ ۳۲۲
- سال ۱۳۹۳ ۳۲۴
- سال ۱۳۹۴ ۳۲۴

۳۲۴	سال ۱۳۹۵ ●
۳۲۸	سال ۱۳۹۶ ●
۳۲۴	سال ۱۳۹۷ ●
● آیا شعر سایه، شعر عرفانی است؟	۳۲۸
● آیا سایه و شعر اورامی توان با حافظ مقایسه کرد؟	۳۴۲
● آیا سایه شاعر نیما بی است؟	۳۵۳
سایه و «مثنوی بانگ نی»	۳۵۷
سایه و کتاب «حافظه به سعی سایه»	۳۷۸

سایه و مباحث شعر و شاعری

● سایه و سیاوش کسرایی	۳۸۸
● سایه ناز شعر رانمی کشد	۳۹۱
● سوءقصد به جان شاه توسط حزب توده	۳۹۲
● فعالیت‌های سیاسی در تشکل‌های فرهنگی	۳۹۲
● پی‌گیری روند فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ..	۴۰۷
● استاد سایه پس از زندان	۴۱۵
● چرا افراد ساده‌ای مثل سایه گرفتار حزب می‌شوند؟	۴۱۷
● آخر و عاقبت شورای نویسنده‌گان و هنرمندان حزب توده ..	۴۱۸
● آخر و عاقبت ابوالقاسم لاهوتی شاعر توده‌ای	۴۱۹
● آیا شعر استاد سایه، شعر امید است؟	۴۲۱
● چرا استاد سایه درباره استاد شهریار حفظ حرمت نمی‌کند؟ ..	۴۲۱
● سایه و بهآذین	۴۲۳
● علت گرایش روشنفکرها به حزب توده از دید سایه	۴۲۴
● سایه و شرف خراسانی	۴۲۵
● سایه و حسادت نسبت به ترانه‌سرايان معروف	۴۲۵

- نظر سایه درباره هنر و هنرمند واقعی ۴۲۶
- سایه و عبدالوهاب شهیدی، آیا استاد شهیدی ساواکی بود؟ ۴۲۷
- سایه و خوانندگان زن ایرانی ۴۲۸
- سایه و اظهارنظر درباره شعر و شعرا ۴۲۹
- سایه و شعر شاملویی (سپید) ۴۳۰
- سایه و موضوع اسکندر شاخ دار در مثنوی بانگ نی ۴۳۰
- ایراد سایه به سعدی ۴۳۱
- سایه و نیما یوشیج ۴۳۲
- سایه و غزلسرایان معاصر ۴۳۳
- سایه و میلاد عظیمی ۴۳۳
- سایه و پروین اعتصامی و پژمان بختیاری ۴۳۴
- سایه و دکتر خانلری ۴۳۴
- سایه و اظهارنظر درباره چند شاعر و گلچین گیلانی پسرخاله اش .. ۴۳۵
- سایه و احمد شاملو ۴۳۵
- سایه و اسماعیل خویی و نادر نادرپور ۴۳۷
- سایه و اسماعیل شاهروodi ۴۳۸
- سایه و فریدون مشیری ۴۴۰
- سایه و جعفر کوش آبادی ۴۴۰
- سایه و فروغ فرخزاد ۴۴۰

سایه و باورهای ایدئولوژیک او در کتاب پیر پرنیان اندیش

- سایه و خودسانسوری ۴۴۲
- سایه و اندیشه های مارکسیستی ۴۴۳
- سایه و بحث آرمان گرایی و واقع گرایی ۴۴۵
- سایه و بحث سیاست، اخلاق و شکست ۴۴۶
- سایه و وفاداری به ایدئولوژی چپ ۴۴۸
- سایه و سانسور در رژیم شاه ۴۴۹

- سایه و خاطرات و عکس‌های زندان ۴۵۰
- سایه و نقد معتقدانش ۴۵۱
- سایه و انجمن‌های ادبی ۴۵۳
- سایه و شعرهایش برای فروریزی اتحاد شوروی ۴۵۵
- سایه و اعتقاد به سوسیالیسم ۴۵۷
- سایه و اظهارنظرش درباره ایران دوستی طبری ۴۵۷
- سایه و شعری از حافظ ۴۵۸
- سایه و لاف عقل زدن ۴۵۸
- سایه و دیدارش با اشرف پهلوی ۴۵۹
- سایه و بازیزید بسطامی ۴۶۰
- سایه و توده‌ای بودنش ۴۶۱
- سایه و شورای نویسنده‌گان و هنرمندان ایران ۴۶۱
- سایه و نماد زندقه ۴۶۲
- سایه و کلاس دکتر شفیعی ۴۶۳
- سایه و جمعیت ایرانی هاداران صلح ۴۶۴
- سایه و نظرش درباره حزب توده و کشور شوروی ۴۶۵
- سایه و تلفن شفیعی به دکتر عظیمی ۴۶۶
- سایه و ملی گرایی او ۴۶۷
- سایه و نقد دکتر نوری علاء و مسعود کیمیایی درباره شعر او ۴۶۷
- سایه و کتاب دکتر شفیعی درباره بازیزید ۴۶۹
- سایه و تفسیر ماتریالیستی از شعر حافظ و سعدی ۴۷۰
- سایه و اظهارنظرش درباره حسین منزوی ۴۷۱
- سایه و قهوه خانه‌های پرولتاریائی ۴۷۲
- سایه و رمز ریش انبوهش ۴۷۳
- سایه و جامعه سوسیالیستی ۴۷۴
- سایه و بحث هنر برای هنر ۴۷۵
- سایه و موسیقی دانی او ۴۷۶

● سایه و بادسaran هوا.....	۴۷۶
● سایه و چند تفکر و اندیشه اش	۴۷۷
● حزب توده، سایه و کانون نویسنده‌گان ایوان.....	۴۷۹
● ریشه اصلی اختلافات در کانون.....	۴۸۰
● نظر محمد علی سپانلو، درباره اختلافات داخل کانون	۴۸۵
● نظر همسر حاج سید جوادی درباره کارشناسی‌های اعضای حزب توده در کانون	۴۸۸
● اخراج پنج نفر از اعضای حزب توده از کانون نویسنده‌گان.....	۴۹۰
● نظر بزرگ علوی درباره اخراج اعضای حزب توده از کانون	۴۹۱
● واقعیت‌هایی از اهداف حزب توده در کانون	۴۹۲
● نامه شاعران حزبی به دفتر ریاست جمهوری ایران	۴۹۵
● جواب مشار فرهنگی رئیس جمهور به نامه شاعران حزب توده ...	۴۹۶
● چگونگی انحلال و دستگیری اعضای شورای نویسنده‌گان از نظر ناصر مؤذن.....	۴۹۹
قصه خوانی با استاد سایه	۵۰۵
● واقعیت‌هایی درباره کمونیسم شوروی، حزب توده و سایه	524
● مارکسیسم و مردم روسیه	524
● صحت و سقم کتاب خاطرات کیانوری	528
● میزان آگاهی اعضای حزب توده از مارکسیسم و لینینیسم	529
● سیاست نزدیکی رژیم شاه بارزیم شوروی	531
● فرح پهلوی و اندیشه‌های چپ او	533
● عوامل نفوذی ساواک در حزب توده	535
● حزب توده و موضوع جاسوسی	537
● حزب توده و موضوع خدمت و خیانت	539

- اطلاعات و دانش اعضای حزب توده از تئوریهای مارکسیستی و کمونیستی ۵۴۰
- روش‌نگر از نظر حزب توده ۵۴۱
- سایه و حزب توده ۵۴۳
- موضوع مصاحبه سایه با مجله مهرنامه ۵۴۸
- آیا حزب توده جاسوس و وابسته به حزب کمونیست شوروی بود؟ ۵۵۳
- پیام سیاوش کسرایی برای سایه توسط شجریان ۵۵۹
- نوشه‌های فتح‌الهزاده و افراد دیگر درباره شوروی ۵۶۲
- اشغال ایران توسط سربازان شوروی ۵۷۲
- نفوذ اعضای حزب توده در رادیو تلویزیون رژیم پهلوی ۵۷۵
- کتاب مانیفست کمونیست ۵۷۶
- مصاحبه‌ها و نوشه‌های مارکس، انگلس و لینین ۵۸۴
- آندره ژید و کتاب بازگشت از شوروی ۵۸۸
- آندره ژید و فرمالیسم روس ۵۹۳
- مازیار بهروز و کتاب شورشیان آرمانخواه ۶۲۰
- نگاهی به اندیشه‌های لینین ۶۲۱
- شخصیت و هویت استالین ۶۲۲
- علی امید، توده‌ای مقاوم ۶۲۵
- دکتر عنایت‌الله رضا ۶۲۷
- وضعیت اسفناک زندگی مارکس ۶۳۰
- انگلس پس از مارکس ۶۳۲
- انقلاب اکبر شوروی و روشنگران ۶۳۸
- مرگ لینین ۶۳۹
- استالین و نویسنده‌گان و شاعران ۶۴۱
- ابوالقاسم لاهوتی و استالین ۶۴۳
- استالین و جنگ جهانی دوم ۶۵۲
- استالین در پایان عمر ۶۵۴

● مرگ استالین.....	۶۵۵
● استالین زدائی	۶۵۶
● پایان رژیم شوروی	۶۵۷
منابع و مراجع	۶۵۹
نامنامه	۶۶۵

پیشگفتار

«آن کس که حقیقت را نمی‌داند و در پی یافتن آن نیست، گناهکار است، اما آن کس که حقیقت را می‌داند و آن را دروغ می‌نامد، تبهکار است.»
«برتولت برشت»

دهه‌های بیست، سی، چهل و پنجاه خورشیدی در تاریخ شعر و ادب فارسی از دوران‌های به‌یاد ماندنی هستند. استعدادهای شگرفی در این زمان بروز کردند. در این دهه‌ها ارتباطات زیادی در زمینه‌های فرهنگی، ادبی، هنری و حتی سیاسی میان روشنفکران و هنرمندان جامعه ایران با هم و با افراد خارج از کشور برقرار گردید. جامعه ادبی و هنری از طریق ارتباط‌های مختلف و امکانات به وجود آمده فعالیت‌های گسترده‌ای را در انتشار کتاب، مجله و نشریات گوناگون آغاز کرد. بسیاری از کتاب‌های ادبی، فلسفی و اجتماعی که در کشورهای دیگر منتشر شده بودند توسط مترجمین ایرانی به فارسی برگردانده شدند. دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک فعالیت‌های علمی و پژوهشی فراوانی را شروع کردند و روی هم رفته جامعه از حالت رکود و سنگینی خاصی که از سال‌های قبل در آن فرو رفته بود، بیرون آمد. جلسات سخنرانی، شعرخوانی و از همه مهم‌تر جدل بر سر شعر نو و شعر سنتی، شور و حال خاصی را میان شاعرا و نویسندها و صاحبان جراید به وجود آورده بود. روشنفکران و نویسندها در قالب گروه‌ها و تشکل‌های فرهنگی

و هنری مانند گروه سبعه و ربیعه، کافه‌های معروف شهر مانند کافه فردوسی، کافه فیروز و کافه نادری را پاتوق و مرکز رفت و آمد خود قرار داده بودند.

در این دوران دو جریان شعری و فکری که از همه مهم‌تر بودند و با هم تضاد تفکر و اندیشه داشتند، ایجاد گردید. نیما یوشیج، اخوان ثالث، شاملو، دکتر براهنی و طرفداران شعر نو فعالیت‌های ادبی خود را در مجله فردوسی به سردبیری عباس پهلوان متمرکز کرده بودند و مجله سخن به سردبیری دکتر ناتل خانلری که مخالف با روش نیمایی در سروden شعر نو بود با ابداع روش بینابینی و چهارپاره سرایی، مرکز تجمع شاعرانی مانند خانلری، نادرپور، فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج (سایه) و توللی گردیده بود.

یکی از شاعرانی که شعر ستی می‌سرود و تازه از رشت به تهران آمده و به گروه مکتب سخن پیوسته بود، امیر هوشنگ ابتهاج (هـ. ا. سایه) بود. او که در یک خانواده مرفه در رشت متولد شده بود پس از حضور در تهران به سرعت به روابط فرهنگی و ادبی خود افزود و با افرادی مانند محمدحسین شهریار، نادر نادرپور، فریدون توللی و ابوالحسن صبا آشنایی و دوستی برقرار کرد.

جامعه فرهنگی و اجتماعی آن دوران در شور و التهاب سیاسی سختی به سر می‌برد. حکومت از رضاشاه به محمد رضا پسرش با کوشش‌های سیاسی محمدعلی فروغی انتقال یافته بود. پس از گذر از زمان سخت رضاشاهی، گشایش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فراوانی در جامعه ایجاد شده بود. احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف که در دوران رضاشاه امکان فعالیت کمتری داشتند، به میدان آمده و فعالیت خود را آغاز کرده بودند. حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ خورشیدی پس از آزادی تعدادی از کمونیست‌های ایرانی موسوم به گروه ۵۳ نفر، اعلام موجودیت کرده و سخت فعال بود و حتی در انتخابات توانسته بود تعدادی نماینده به مجلس بفرستد و تعدادی هم وزیر در کابینه داشته باشد.

در یک چنین وضعیتی که دوران دوم فعالیت‌های حزبی، فرهنگی، اجتماعی،

ادبی و سیاسی در تهران آغاز شده بود، امیر هوشنگ ابتهاج در عنفوان جوانی و آغاز بیست سالگی، جویای نام بود و وقتی جامعه فعال پايتخت را دید، در صدد برآمد که جایگاهی برای خود بیابد تا بتواند هر چه زودتر به معروفیت برسد. چه چیزی از عضویت در حزب توده ایران بهتر که از خود وجهه‌ای روشنفکرانه و مدرن نشان داده بود و بسیاری از افراد معروف به این حزب جذب شده بودند.

بنابراین وقتی که موقعیت مناسب شد و ابتهاج با افرادی نظیر نادرپور، فریدون توللی و مرتضی کیوان آشنایی نزدیک‌تر پیدا کرد، چون این افراد عضو حزب توده شده بودند، او نیز تصمیم خود را گرفت و وارد این حزب شد و به فعالیت‌های فرهنگی و سرودن اشعار حزبی پرداخت و از آن پس بالباس رسمی، کراوات زده، پالتو پوشیده و با سبیل‌های استالینی مدتها سرکلاس درس دبیرستان‌های تهران حاضر شد و علی‌النها به چون درس خواندن برایش جاذبه‌ای نداشت، ادامه تحصیل را رها کرد و به کارهای سیاسی و ادبی خود ادامه داد و مراحل رشد و ترقی را با نزدبانی که حزب برای او و دیگران فراهم کرده بود به سرعت پشت‌سر گذاشت و سر از نشریات و مجلات حزب توده درآورد و به فردی شناخته شده و فعال تبدیل شد.

حزب توده ایران که در مهرماه ۱۳۲۰ تأسیس شده بود در مراحل اولیه شروع کارش شاید برای بسیاری از افراد و به ویژه تحصیل‌کرده‌ها، حزبی ایده‌آل با اندیشه‌های جذب‌کننده بود. آن‌ها دم از آزادی، حقوق فردی و اجتماعی و مباحث دیگری می‌زدند که برای مردم و به ویژه جوانان و تحصیل‌کرده‌ها، اغواکننده بود. افراد سرشناس و مهمی نظیر: صادق هدایت، ملک‌الشعراء بهار، مرتضی کیوان، شاهرخ مسکوب، امیرحسین آریانپور، جلال آل‌احمد، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرایی، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، پرویز ناتل خانلری، ابراهیم گلستان، عبدالحسین نوشین و بسیاری دیگر یا عضو این حزب بودند و یا از طرفداران آن.

این افراد جزو نخبگان جامعه آن روز ایران به حساب می‌آمدند، سایر آحاد جامعه وقتی که دیدند این‌گونه اشخاص به این حزب گرایش دارند، آنها نیز به اهداف و نوشه‌های حزب باورمند شدند. از همه مهم‌تر شبکه وسیعی بود که حزب از لحاظ رسانه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی راه انداخته بود و اهل کتاب و روشنفکرانی که دست به قلم بودند و در جایی به سهولت نمی‌توانستند آثارشان را چاپ کنند، به راحتی مقالات، اشعار و نوشه‌هایشان در نشریات حزب چاپ و منتشر می‌شد.

از این مهم‌تر، ترجمه و چاپ آثار نویسنده‌گانی همچون ماکسیم گورکی، رومن رولان، برتولت برشت، تورگنیف، تولستوی، شولوخوف، بالزاک، داستایفسکی و بسیاری دیگر توسط مترجمانی مانند کریم کشاورز، به‌آذین، کاظم انصاری، م. شفیعیها و دیگران، روح و رونقی تازه به کالبد ادبیات دهه‌های مذکور دمید و جاذبه و وابستگی به حزب را زیادتر کرد.

بنابراین گرایش به حزب توده در آن جامعه بسته‌ای که محلی برای فعالیت‌های حزبی و فرهنگی مستقل یا وابسته به رژیم شاه برای سخنرانی و گردهمایی گروه‌های روشنفکری نبود، امری طبیعی و عادی به نظر می‌رسید و هیچ‌گونه ایرادی برای اقتدار روشنفکر، دانشجو و حتی افراد عادی نمی‌توان گرفت که چرا به حزب توده پیوستند. اما بعد از آن که از زمان تشکیل حزب سال‌ها گذشت و اهداف پنهان و آشکار آن‌ها روشن شد و وابستگی شان به سیاست‌های کشور شوروی مشاهده و بر ملاگردید و آن‌ها ماهیت خود را در مساعدت به تجزیه‌طلبی آذربایجان و کردستان نشان دادند و در ملی‌کردن صنعت نفت پشت دکتر مصدق را خالی کردند و در کودتای ۲۸ مرداد اقدامی ننمودند و حتی بعد از انقلاب اسلامی با فعالیت‌هایی که انجام دادند، ماهیت وابستگی و دست نشاندگی شان به بیگانگان محرز گردید، بسیاری از روشنفکران، اعضای حزب، اهل قلم و مطبوعات و سایر آحاد مردم از این تشكل سیاسی وابسته دوری گزیدند. اینک شایسته آن است که

وابستگان به این حزب واقعیت‌ها را برای جامعه فرهنگی کشورمان به ویژه جوانان روشن کنند و از اشتباهات گذشته خود برائت جویند. در این رابطه وظیفه اهل قلم نیز ایجاد می‌کند که با تحقیق و بررسی‌های همه‌جانبه این‌گونه مسائل را برای نسل‌های آینده بازگو کنند تا آن‌ها دوباره دچار چنین مشکلاتی نشوند.

تمام کوشش‌هایی که برای تحقیق، تدوین و نگارش این کتاب صورت گرفته در جهت روشنگری و نشان دادن واقعیت‌های تحریف شده روزگار ما است. نویسنده به دنبال آن نیست که صرفاً ثابت کند شاعر خوب معاصر ما امیرهوشگ ابتهاج (هـ.ا.سایه) فردی وابسته به حزب توده است، بلکه در این کوشش سعی شده است که در تقابل با بعضی از تحریف‌ها و غلط‌اندیشی‌ها که در روی نسل جوان فرهنگی ما تبلیغ می‌شود، واقعیت‌ها این‌گونه روشن شود که هر شاعری جایگاه خاص خودش را دارد و با روش‌های غیرواقعی نمی‌توان مثلاً شعر سایه را با اشعار و اندیشه‌های حافظ مقایسه کرد و بهزور سخنرانی، مقاله‌نویسی و برگزاری مراسم گوناگون، این شبه را در ذهن علاقمندان به شعر و ادب فارسی به ویژه جوانان و نسل‌های آینده ایجاد نمود که سایه حافظ ثانی است.

استاد سایه شاعر خوب و بزرگ معاصر ما است و علی‌رغم وابستگی‌های شعریش به مسایل سیاسی و اجتماعی مترب به حزب توده، او غزلیات و مثنوی‌های زیبای عاشقانه و اجتماعی دارد که جایگاه خاصی در شعر معاصر به او می‌بخشد، ولی هرگز نمی‌توان این جایگاه و منزلت را عوض کرد و از او هویت دیگری در ذهن‌ها ساخت، هویت و شبهاتی که نه به نفع اوست و نه به صلاح جامعه فرهنگی و ادبی کشورمان.

بنابراین تحقیق و تدوین این کتاب در مرحله اول به منظور نقد، بررسی و روشنگری درست و بدون تعصب و غرض در جهت شناخت واقعی ریشه‌های اصلی مضامین اشعار استاد سایه است و از طرف دیگر رد نظریات و حرف‌های غیراصولی و غیرعلمی بعضی از افراد شاخص در رابطه با اشعار، رفتار و شخصیت

این شاعر می‌باشد که برخی از مجلات وابسته به جناح‌های خاص به آن دامن
می‌زنند.

امید است این تحقیق و پژوهش فرهنگی - ادبی مورد توجه خوانندگان
نکته سنج و فهیم به ویژه جوانان علاقمند به دانستن واقعیت‌های فرهنگی دوران
معاصر کشورمان، قرار گیرد.

حسن گل محمدی

تهران - ۱۳۹۸

استفاده ابزاری حکومت رانان از شعراء، نویسندها و اهل قلم

حکومت رانان، سلاطین و درباریان در ایران همواره در طول تاریخ از شعراء، نویسندها، روشنفکران و اهل قلم به عنوان ابزارهای تبلیغات، معروفیت و ماندگاری در تاریخ استفاده کرده‌اند. به عبارت دیگر حاکمیت حاکمان و عوامل آن‌ها بر مردم از طریق تمجید و تعریف شاعران ثبت و تحکیم شده است. بدیهی است در دوران‌های مختلف که تعداد افراد باسواند اندک بودند، شاعران و نویسندها جزو طبقه باسواند و بانفوذ جامعه به حساب می‌آمدند و کالای آن‌ها یعنی شعر و نثر در دربار، طرفداران فراوانی داشت. سلاطین و حکمرانان هم کالای را می‌خریدند و بابت آن صله می‌دادند که مورد نیاز و دلخواهشان باشد. بنابراین هر شاعری که بیشتر از دیگران در اشعارش سلطان را مدح می‌کرد، بزرگ‌تر و بانفوذ‌تر بود و صله و انعام بیشتری می‌گرفت. این‌گونه اشعار که به آن‌ها مدح یا مدیحه می‌گویند در اغلب دیوان شاعران پارسی‌گو موجود است. شاید به علت رواج این‌گونه شعر و سخن در دربار بوده است که زبان پارسی را زبان دری یعنی زبان دربار می‌گفتند.

برای مقایسه نقش این‌گونه شاعران و نویسندها با وضعیت امروز می‌توان گفت کاری که روزنامه‌های دولتی، تلویزیون و مجموعه رسانه‌های حکومتی در عصر ما انجام می‌دهند، در گذشته به عهده شعراء و نویسندها و نویسندها درباری بود. اصولاً شاعران حکومتی دو وظیفه عمده داشتند، اول تبلیغات برای حاکمان و حکومت رانان، دوم

همنشینی با افراد مختلف به منظور سخن‌چینی برای سیستم حکومت. دیوان اغلب شاعران درباری سرشار از اشعاری است که هدف‌شان از یک سو تبلیغ برای حفظ حکومت و از سوی دیگر ترساندن مخالفان و پرحدز داشتن مردم از سیاست‌بانظام با بیان قدرت‌نمایی آن‌ها است. در تداوم چنین فعالیت‌هایی، بین حکومت‌رانان و سلاطین با شاعران و نویسندها همواره رابطه‌ای تنگاتنگ و نزدیک وجود داشت. چون بدون حمایت دربار زندگی معمولی و حرفة‌ای بسیاری از سرایندگان و اهل قلم مختل می‌شد و از طرف دیگر، صله دادن و دست به جیب‌کردن حاکمان و عمال آن‌ها باعث می‌گردید که شعراء از زندگی مرفه و راحتی برخوردار باشند و در ارائه مدیحه و چاپلوسی، گوی سبقت را از یکدیگر بربایند. این شعرای درباری گاهی اوقات برای رقابت از روی جهل و نادانی، حتی یکدیگر را هجو یا تحقیر می‌کردند. بعضی اوقات هم سلاطین و عوامل آن‌ها موضوع سرودها را تعیین می‌کردند و برای شاعران محتوا و مطالب خاصی در نظر می‌گرفتند که آن‌ها با توجه به آن نقطه‌نظرها، اشعار خود را می‌سرودند. مانند کاری که شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی در جهت سوق دادن مدح و تعریف از درباریان به‌سوی مراثی و نوحه برای بزرگان دین و مذهب، انجام دادند.

بنابراین در بررسی محتوایی از آثار باقی‌مانده از شعراء و نویسندها به‌این نتیجه می‌رسیم که بخش بزرگی از ادبیات پارسی را مداعیح تشکیل می‌دهند. مدح گفتن بیشتر شامل شاهان و ملازمان با نفوذ دربار یا حکومت‌رانان بلاد می‌شد. شاعران و سرایندگان درباری به‌ویژه در دوران سامانیان، غزنویان و قاجاریه برای امور معاش و کسب درآمد در دربار شاهان حضور دائم داشتند و در موقع ضروری به خواندن مداعیح خود می‌پرداختند. قالب شعری که شاعران برای سروden مدح از آن استفاده می‌کردند معمولاً قصیده بود، ولی برای این کار از قالب‌های دیگر هم استفاده می‌شد. قصاید مدحی شامل چهار قسمت بود. تغزل یا تشبیه، گریز به مدح، مدح، دعا و شریطه و اعتذار.

● مذاحان دوره غزنویان

بزرگ‌ترین مذاحان تاریخ ادبیات کشورمان در دوره غزنویان به ویژه عصر سلطان محمود و سلطان مسعود می‌زیستند. پادشاهانی که نه ایرانی بودند و نه برای زبان و ادب پارسی ارزش چندانی قائل می‌شدند. آن‌ها فقط برای ماندگاری نامشان و استفاده ابزاری از شاعران، به مدیحه سرایان توجه خاص نشان می‌دادند. دوران حکومت غزنویان یک دوره سخت برای مردم و جامعه ایران بود. در این زمان حکومت از افراد جامعه به ویژه شاعران، نویسنده‌گان و حتی دانشمندان به عنوان نوکر سرسپرده دستگاه، استفاده ابزاری می‌کرد. اگر اهل قلم و سراینده‌ای به این‌گونه زیستن در دربار رو نمی‌آورد، می‌بایست در بدبهختی و محنت عمر خود را سپری کند، چون شعر متاعی بود که فقط در دربار خریدار داشت. بنابراین محمود غزنوی در کنار خود ده‌ها شاعر، نویسنده و اهل قلم گردآورده بود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به فرخی سیستانی، منوچهری، انوری و ظهیر فاریابی اشاره کرد. اگر شاعری آزاد و مستقل مثل حکیم فردوسی حاضر به این‌گونه سرسپرده‌گی نمی‌شد، با او بخورد سنگین می‌کردند، کما این‌که با فردوسی کردند. سلطان محمود نه تنها با شاعران این‌گونه بود بلکه با نویسنده‌گان و دانشمندان عصر خود نیز رفتاری ناشایست داشت. برخورد او با ابن‌سینا و ابوالیحان بیرونی از این‌گونه رفتارها است.

استفاده ابزاری حکومت رانان از شعراء و نویسنده‌گان فقط در دوره غزنویان نبوده است. در هر دوره‌ای سلاطین و پادشاهان از فرهیختگان فرهنگی این‌گونه بهره‌برداری می‌کرده‌اند. تعداد شاعران و سراینده‌گانی که در دربارها جمع بودند به حدی می‌رسید که آن‌ها دارای پیشکسوت و استادی بودند که عنوان «ملک‌الشعرایی» دربار را داشت و یکی از وظایف او تشکیل مجالس شعرخوانی و اظهارنظر درباره شعر شاعران و تربیت و آموزش افراد جدید برای سروden قصاید در مدح سلاطین بود که آن‌ها می‌بایست در ایام خاص مانند اعیاد و مراسم گوناگون در حضور شاه و درباریان مدیحه‌های سروده شده خود را بخوانند و مورد تأیید و مرحمت ملوکانه قرار گیرند. به همین دلیل دامنه تعریف و تمجید از حکومت رانان

در ادبیات پارسی به حدی است که کمتر شاعری می‌توان پیدا کرد که در دیوان او مدح وجود نداشته باشد، حتی سعدی، حافظ و نظامی هم به این کار پرداخته‌اند.

● مدادحان در چهار مقاله نظامی عروضی

نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله انجام این کار ناپسند و نادرست را این‌گونه توجیه می‌کند:

«پس پادشاه را از شاعر نیک، چاره نیست که بقای اسم او را ترتیب کند و ذکر او را در دواوین و دفاتر ثبت کند. زیرا که چون پادشاه به امری که ناگزیر است مأمور شود از لشکر و گنج و خزانه او آثار نماند و نام او به سبب شعر شاعران جاوید بماند.»

با توجه به مطالبی که عنوان شد، مدیحه سرایی در تاریخ کشورمان آن‌چنان در نزد سلاطین رواج پیدا کرد که شعر به صورت کاملاً رسمی به دربار راه یافت و شاعران از ابزار لازم حکومت به شمار آمدند. نه تنها شاهان بلکه شاهزادگان و امراء سپاه و حکام بلاد، هر یک تعدادی شاعر در دستگاه حکومت خود داشتند و به آن‌ها وظیفه، حقوق و رتبه می‌دادند و زندگی‌شان را تأمین می‌کردند و در مقابل شاعران موظف بودند در اعیاد و ایام رسمی و لشکرکشی‌ها، قصایدی در تهنیت، مدح و گاه در رثا بسازند و در حضور سلطان قرائت کنند و صله دریافت نمایند.

شاعران درباری در مذایع و قصاید خود اغلب از وصف سجاویای اخلاقی، بذل و بخشش و دلاوری‌های سلاطین در جنگ‌ها و فتح و پیروزی‌های آن‌ها سخن می‌گفتند و به صورت اغراق‌آمیز این خصوصیات را در شعر خود می‌گنجاندند. گاهی نیز در برگزاری مراسم شادی و شعف یا آغاز بهار و نوروز شعر می‌سرودند و در بزم و سرور و شادخواری سلطان آن‌ها را می‌خوانندند. در یک جمع‌بندی کلی شاعران زبان پارسی را می‌توان به‌چند دسته به شرح زیر تقسیم کرد:

● شاعرانی که مدح تکفته‌اند

عده‌ای که به کار مدح مبادرت نورزیده‌اند و از این کار استقبال نکرده‌اند، مانند

ناصرخسرو، عطار و باباطاهر. در این رابطه ناصرخسرو می‌گوید:

برون کن ز سر باد خیره‌سری را	نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
نشاید ز دانا نکوهش بری را	بری دار از افعال چرخ برین را
نجوید سر تو همی سروری را	اگر تو زآموختن سربتابی
بـه زیر آوری چرخ نیلوفری را	درخت تو گر بار دانش بگیرد
یکـی نیز بـگرفت خنیاگـری را	اگر شاعـری را تو پـیشه گـرفتـی
رـخ چـون مـه و زـلفـک عـنـبرـی رـا	صفـت چـند گـوـیـی به شـمـشـاد و لـالـه
کـه مـایـه اـست مـرـجهـل و بـدـگـوـهـرـی رـا	بـه عـلـم و بـه گـوـهـرـکـنـی مـدـحـتـ آـن رـا
دـرـوغـ است سـرـمـایـه مـرـکـافـرـی رـا	بـه نـظـم انـدرـ آـرـی درـوغـی طـمع رـا
مـرـ اـین قـیـمـتـی دـرـ لـفـظـ درـی رـا	من آـنـم کـه درـ پـایـ خـوـکـانـ نـرـیـزمـ

● مداحان مقیم در بار

دسته دیگر شاعرانی که همواره در دریار بوده و پیوسته به مدح و ستایش شاهان، امیران و دستگاه حکومت پرداخته‌اند. مانند فرخی سیستانی که در مدح سلطان محمود غزنوی به اغراق سروده است:

همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد
جهان چون ملکش آبادان و چون بختش جوان باشد
جنان باشد جهان همواره تا شاهاندران باشد
از پراکو فرشتهست و فرشته در جنان باشد
نباشد جست جز مهرش کسی را کش خرد باشد
نباشد خواند جز مدحش کسی را کش زبان باشد
مدحش گوهرست و طبع مدادحان مرآن را کان
گرامی گوهر آن باشد که آن را طبع کان باشد
ملک باید که چون محمود باشد تاگه دعوی
همه کردار او برهان و معنی و بیان باشد

همی تا در جهان از دولت عالی اثر باشد یمین دولت عالی خداوند جهان باشد

● مدادهان خارج از دربار

برخی دیگر شاعرانی که دائم در دربار نبودند ولی اشعاری در مدح سلاطین سروده و آن را عرضه می‌کردند. مانند مدحی که سعدی در ستایش ملکه ترکان خاتون زن اتابک سعدبن ابوبکر که به جرم رابطه نامشروع همسر بعدیش او را کشت، سروده است:

ای بیش از آن که در قلم آید ثانی تو
واجب بر اهل شرق و غرب دعای تو
نوشین روان و حاتم طایی که بوده‌اند
هرگز نبوده‌اند به عدل و سخای تو
گر آسمان بداند قدر تو برق زمین
در چشم آفتاب کشد خاک پای تو
تیغ مبارزان نکند در دیوار خصم
چندان اثر که همت کشورگشای تو
آن چیست در جهان که نداری تو آن مراد
تا «سعدی» از خدای بخواهد برای تو

● مدادهانی که از مدح اجتناب کرده‌اند

بعضی دیگر شاعرانی هستند که در نیمه راه مدح از مدیحه‌سرایی و شعرفروشی دست کشیده‌اند و از این کار اجتناب کرده‌اند. اغلب این شاعران با بالارفتمن آگاهی شان یا دیدن برخورد بد و ظلم و ستم پادشاهان از نزدیک، مدیحه‌سرایی را کار درستی ندانستند و از آن دوری جستند. مانند کسایی مروزی، سنایی غزنوی و انوری ابیوردی. چند بیت از شعر سنایی در تغییر احوال مردم و دگرگونی روزگار که

زبان حال خودش نیز هست به شرح زیر است:

ای مسلمانان خلائق حال دیگر کرده‌اند
از سر بی‌حرمتی معروف منکر کرده‌اند
در سمع و پند اندر دین آیات حق
چشم عبرت کور و گوش زیرکی کر کرده‌اند
کار و جاه سروران شرع در پای او فتاد
زان که اهل فسق از هر گوشه سر برکرده‌اند
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف
مرکز درگاه را سد سکندر کرده‌اند
عالمان بی‌عمل از غایت حرص و امل
خویشن را سُخره اصحاب لشکر کرده‌اند
از برای حرص سیم و طمع در مال یتبیم
حاکمان حکم شریعت را مبتر کرده‌اند
در مناسک از گدایی حاجیان حج فروش
خیمه‌های ظالمان را رکن و مشعر کرده‌اند
ای مسلمانان دگر گشته‌ست حال روزگار
زان که اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند
ای «سنایی» پند کم ده کاندرین آخر زمان
در زمین مشتی خروگاو سرو بر کرده‌اند
متأسفانه در آثار شاعران درباری وضعیت محیط اجتماعی بسیار خوب و خالی
از هرگونه عیب نشان داده شده است. اثری از فقر، ظلم و جهل وجود ندارد.
بنابراین از روی این آثار نمی‌توان به واقعیت‌های درستی که در جامعه زمان این شعراء
جاری بود، پی برد. به عبارت دیگر، این آثار ارزش تحقیقی، اجتماعی و روشنگری
ندازند. جالب است بدانید بسیاری از محققان و استادی دانشگاهی در سنت‌های اخیر
چسبیده‌اند به این‌گونه دیوان‌ها و هر چند مدت یک‌بار آن‌ها را دوباره تصحیح و

چاپ و منتشر می‌کنند. کسی نیست سؤال کند، رفع گره‌ها و ناشناخته‌های قصاید خاقانی چه مشکلی از کار و زندگی امروز نسل ادبیات دان یا ادبیات پژوه را حل می‌کند که این قدر روی آن وقت و انرژی گذاشته می‌شود. درست است که خاقانی شاعری بزرگ و سخت زیان است ولی او هم مدیحه‌سرای پادشاهانی همچون شروانشاه بود و حتی تخلصش را از این شاهان گرفت. او در قالب قصیده، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند به مدیحه‌سرایی پرداخته و اگر در بعضی از قصایدش به هجو و ستیز و دشنام با شاعران و رقیبان خود برخاسته به علت رقابت با هم عصرانش برای کسب مقام ملک‌الشعرایی و دریافت پول و صله فراوان بوده است. سنگینی و ثقل گفتارش هم به این علت است که او پدرش را که نجار بود از دست داد وزیر دست عمومیش که طبیب و فیلسوف بود بزرگ شد ولی رقبایش به او می‌گفتند بچه نجار و او برای این که ثابت کند از دیگران برتر است سخت به مطالعه پرداخت و با به کارگیری واژگان مشکل در اشعارش، شاعری را جلوه‌گاه معلومات خویش کرد و قصایدی متفاوت از گذشته سرود تا برتری خود را این‌گونه نسبت به هم عصرانش نشان دهد. همین صلابت گفتار و سنگینی اشعار موجب گردیده است که مراکز دانشگاهی و اساتید ادبیات پارسی نیز میزان سواد و تسلط خود در ادبیات پارسی را با شرح و بست قصاید خاقانی به یکدیگر نشان دهند و این در حالی است که بررسی ادبیات معاصر ایران و جهان در برنامه‌های دانشگاهی و تحقیقات این‌گونه اساتید که یکی از واجبات و نیازهای روز جامعه آموزشی، فرهنگی و ادبی ما است، جایگاهی ندارد. خاقانی در فضل نمایی خود می‌گوید:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالی ذکر معلالی را منم فرمان روا

شہ طفان عقل را نایب منم، نعم الوکیل

نو عروس فضل را صاحب منم نعم الفتی

عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه

قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر

دست نثر من زند سبحان وائل راقفا

این از آن پرسان که آخر نام این فرزانه چیست؟

وان بدین گویان که آخر جای این ساحر کجا؟

دشمنند این عقل و فطنت را حریفان حسد

منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا

گر مرا دشمن شدند این قوم معدورند از آنک

من سهیل کامدم بر موت اولادالزنا

جرعه نوش ساغر فکر منند از تشنگی

ریزه خوار سفره راز منند از ناشتا

خویشتن هم جنس «خاقانی» شمارند از سخن

پارگین را ابر نیسانی شناسند از سخا

● شاعران دوره مشروطیت

در سال‌های اخیر به ویژه پس از انقلاب مشروطه که ادبیات دگرگونی زیادی به خود دید، شاعران این دوره نه تنها از مدح و ثنای حاکمان اغلب دوری جستند بلکه بر علیه سیاست‌ها و حاکمان دوران قاجار و مداخله بیگانگان و ضعف پادشاهان و بی‌لیاقتی آنان نیز سخن گفتند. میرزاوه عشقی، مدیحه‌سرایی را در قضاوتگاه تاریخ منجر به شکست می‌داند و می‌گوید:

تاریخ اگر چه زین عمل آرد به من شکست

خواند مرا مدیحه‌سرا همچو انوری

قاآنی ام نه من، که زنم خامه بهر آز

نه چامه‌ساز بهر درم، همچو عنصری

حاشا گمان مدارکه من کرده‌ام شعار

لاشخوری طریقتم از راه شاعری

فرخی بزدی، نمونه‌ای دیگر از شاعران این دوره است که حکومت را زیر سؤال
می‌برد و بر حاکمان می‌تازد و می‌گوید:
هر لحظه مزن در، که در این خانه کسی نیست

بیهوده مکن ناله، که فریادرسی نیست

شهری که شه و شحنه و شیخش همه مستند

شاهد شکند شیشه که بیم عسی نیست

آزادی اگر می‌طلبی، غرقه به خون باش

کاین گلبن نو خاسته بسی خار و خسی نیست

هر سر به هوای سرو سامانی ما را

در دل به جز آزادی ایران هوسی نیست

در راه طلب «فرخی» ار خسته نگردید

دانست که تا منزل مقصود بسی نیست

این ستمکاران که می‌خواهند سلطانی کنند

عالی را کشته تا یکدم هوسرانی کنند

تا به کی با پول این یک مشت خلق گرسنه

صبح عید و عصر، جشن و چراغانی کنند

اگر چه با آغاز مشروطیت جامعه ادبی ایران دستخوش تغییرات و تحول عمیق
شد و فضای باز سیاسی و اجتماعی به شاعران و روزنامه‌نگاران فرستاد تا
اندیشه‌های خود را دگرگون کنند و روحیه اعتراضی و حق طلبی به خود بگیرند و آن
را در شعر خود انعکاس دهند، ولی چندی بعد اگر چه نه به اندازه گذشته، ولی تا
حدودی، روحیه تملق‌گویی درباری، حزبی و گرایش‌های سیاسی باز رواج پیدا کرد.
پس از انقلاب اسلامی، توجه حکومت به شاعران بیشتر شد اما اغلب شعرای

بزرگ گرایشی به نزدیکی نشان ندادند ولی هنگامی که یک غزل از رهبر انقلاب به مطلع:

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم
در جراید و در میان جامعه انتشار یافت، اغلب مردم از آن استقبال کردند و به آن جواب دادند. در اوایل انقلاب حتی شاعران مارکسیست، توده‌ای و چپ هم به تعریف و تمجید از حکومت پرداختند ولی وقتی که دیدند از این گذر برای آن‌ها منافعی نیست، عقب‌نشینی کردند. به عنوان مثال هوشنگ ابتهاج (سايه) که در خرداد ۱۳۵۷ در بحبوحه آغاز انقلاب در ایران در شعر «حصار» - در حالی که خود او با رژیم پهلوی همکاری داشت (در رادیو و تلویزیون) - سروده بود:

ای عاشقان، ای عاشقان، پیمانه‌ها پر خون کنید

وز خون دل چون لاله‌ها رخساره‌ها گلگون کنید

زین تخت و تاج سرنگون تا کی رود سیلاخ خون

این تخت را ویران کنید، این تاج را وارون کنید

هنگامی که در سال ۱۳۶۱ سران حزب توده به خیانت و توطئه گسترده برای براندازی نظام جمهوری اسلامی اقرار کردند و این حزب منحل شد و سایه به جرم عضویت و فعالیت در حزب توده به زندان افتاد، این‌گونه سرود:

دل شکسته ما همچون آینه پاک است

بهای دُرنوشود گم اگر چه در خاک است

سحر به باغ در آکر زبان بليل مست

بگوییم که گریبان گل چرا چاک است

ز دوست آنچه کشیدم سزا دشمن بود

فغان ز دوست که در دشمنی چه بی‌باک است

غروب و گوشة زندان و بانگ مرغ غریب

بنال (سايه) که هنگام شعر غمناک است

بدیهی است هر خطاکاری که به زندان می‌افتد، خود را بی‌گناه می‌داند و در صدد

توبه بر می‌آید.

در یک بررسی کلی در رابطه با استفاده ابزاری حاکمان از شعراء و نویسندهان وابسته به خود، می‌توان چنین بیان داشت که ادبیات هر کشوری آئینه تمام نمای فرهنگ و هویت ملی آن کشور است. حال اگر این ادبیات فرمایشی، وابسته و تحت امر حاکمان خودکامه و دیکتاتور باشد، بدیهی است که از روی آن نمی‌توان به فرهنگ و هویت واقعی آن کشور پی برد. در بررسی اجمالی به این فرآیند در کشور ما به طور غالب نمی‌توان گفت که همه ادبیات و آثار باقی مانده از شعراء، نویسندهان و اهل قلم در قالب افکار و ذهنیت‌های حاکمان است. در این میان هم ادبیات وابسته داریم و هم ادبیات مستقل و متعهد. برای تفکیک و ارزیابی این نوع آثار، تحقیق و پژوهش گسترده با توان و دانش بالا نیاز است تا بتوان درست و نادرست را از هم جدا کرد و هویت ملی را در آثار باقی مانده جست وجو نمود. به عنوان نمونه اگر بخواهیم به هویت ملی ایران در دوره غزنویان پی ببریم، می‌توانیم از روی اثر سترگ حکیم فردوسی یعنی شاهنامه به این موضوع بسیار مهم، دسترسی پیدا کنیم. بدیهی است این کار مطلقاً از روی آثار شعرای مدیحه‌سرای این دوره مانند فرخی سیستانی و منوچهری امکان‌پذیر نیست.

ادبیات متعهد هر دوره‌ای، بازتاب اوضاع و احوال آن دوره است. برای پژوهش در تاریخ، جامعه و طرز تفکر و اندیشه مردم، مراجعه و استناد به ادبیات از ضروری‌ترین کارهای اولیه است که باید صورت بگیرد. به عبارت دیگر اطلاع و تحقیق درباره پیشینه کشورمان بدون توجه و بررسی روی ادبیات و آثار باقی مانده از بزرگان اهل قلم، کامل و جامع نخواهد بود. اینجاست که موضوع پیوند و نزدیکی میان سیاست و ادبیات مطرح می‌شود و این دو مقوله روی هم تأثیر بسزایی دارند. در موازنة بین آن‌هاگاهی و در دورانی، سیاست بر ادبیات مسلط می‌شود و آثار ادبی تحت تأثیر سیاست به وجود می‌آید و در بعضی از موارد ادبیات بر سیاست اثر می‌گذارد و راه و روش حاکمان و سیاست‌مداران را تغییر می‌دهد.

از موضوع تفوّق و سیطره سیاست بر ادبیات نمونه‌های فراوانی می‌توان در آثار

ادبی باقی‌مانده از گذشته تاکنون در کشورمان پیدا کرد. اغلب آثار مربوط به دوره غزنویان و قاجاریه، از این‌گونه ادبیات هستند. در دیوان قآنی شیرازی که در زمان فتحعلیشاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار می‌زیست، اثری جز مدح و ستایش سلاطین، درباریان و عمال حکومت چیز دیگری پیدا نمی‌شود. در این رابطه برخورد امیرکبیر با اویکی از موارد مهمی است که به عنوان نمونه آن را در اینجا ذکر می‌کنیم.

● امیرکبیر و قآنی

قآنی که در مدح و ثنای حاج میرزا آفاسی وزیر بی تدبیر محمدشاه قاجار، قصیده‌ها سروده و او را مدح گفته و این آدم بی لیاقت را انسان کامل با قدرت و توانایی خارق العاده، مانند آنچه که در شعر زیر آمده، نامیده بود:

ازین سان کابر نیسانی دمامد گوهر انشاند

اگر ترک ادب نبود به دست خواجه می‌ماند
درختان را چه شد کامروز می‌رقصدند از شادی

مگر بر شاخ گل بلبل مدیع خواجه می‌خواند
جناب حاجی آفاسی که ریزد طرح صد گردون

اگر شخص جلالش گردی از دامن برافشاند
اگر با عتاب او زند یک لطمہ بر هستی

چه جای هفت گردون کافرینش را بجنباند
وگر برق خلاف او کشد یک شعله در گیتی

چه جای خار صحرا کاب دریا را بسوزاند
خداآندا بدان ذات خداوندی که گر خواهد

به قدرت چرخ را در دیده موری بگنجاند
به قهاری که قهرش پشه بی را گر دهد فرمان

به زخم نیش او خرطوم پیلان را بپیچاند

که تا امروز جز مدحت زبانم حرفی ار گفته

سر آن را چون زبان لاله ایزد لال بگرداند

هنگامی که امیرکبیر به صدارت رسید و در حقیقت جانشین حاج میرزا آقاسی

شد، قآلی در قصیده‌ای غراکه برای امیر سرود، عنوان کرد:

نسیم خلد می‌رود مگر به جویارها

که بوی مشک می‌دهد هوای مرغوارها

فراز خاک و خشت‌ها دمیده سبز کشتها

چه کشتها بهشت‌هانه ده نه صد هزارها

خوش است کامشب ای صنم خوریم می‌به یاد جم

که گشته دولت عجم قوى چوکوهسارها

به جای ظالمی شقی نشسته عادلی تقى

که مؤمنان متقى کنند افتخارها

امیر شه، امین شه یسار شه یمین شه

که سر ز آفرین شه به عرش سوده بارها

امیر مملکت گشا، امین ملک پادشا

معین دین مطصفی، ضمین رزق خوارها

شعرخوانی قآلی که به اینجا رسید، امیرکبیر اجازه نداد که او قصیده‌اش را تمام

کند، دستور داد مقرری اش را قطع کردند و او را به زندان افکنندند و گفت: تو که تا

دیروز مدح حاج میرزا آقاسی را می‌گفتی و او را قلب گیتی و انسان کامل

می‌نامیدی، حال چه شده است که اکنون به او نسبت ظالم شقی می‌دهی. قآلی در

زندان ماند تا آنکه اعتضاد‌السلطنه واسطه شد تا آزاد شود. ولی امیر برقراری حقوق

قالی را که مقداری زیان فرانسه می‌دانست منوط به ترجمه کتابی از زبان فرانسه

به پارسی درباره اصول کشاورزی کرد.

اگر در طول تاریخ با شura و نویسنده‌گان تملق‌گو این‌گونه برخورد می‌شد، اکنون

مسیر ادبیات فارسی راه دیگری رفته و در رشد و تعالی فرهنگی جامعه ایران نقش

درستی ایفا کرده بود. همین شاعر درباری، هنگامی که امیرکبیر از صدارت عزل شد، او را خصم دربار و اهربیمن بدخواه نامید و در وصف ناصرالدین شاه سرود:

من ازین پس می‌خورم می‌گر حلالست ارجام

نه ز منع مفتیان ترسم نه از غوغای عام

ناصرالدین شاه غازی کز بد اندیشان ملک

خنجر خونریز او پیوسته گیرد استقام

بسنده صادق خیانت کسی کند با پادشه

شیعه خالص جسارت کسی نماید با امام

از نمونه اشعاری که در آن شاعران و شعر آنها در سیاست نفوذ و برتری داشته‌اند، می‌توان به اشعار دوره مشروطیت اشاره کرد. سرآمد این‌گونه شاعرا، فرخی یزدی، عارف قزوینی و میرزا ده عشقی هستند. اصولاً پس از انقلاب مشروطیت، شعر از دربار فاصله گرفت و بسیاری از شاعرا بر اساس تعهد و رسالتی که در خود دیدند، به سرودن شعر پرداختند. ولی این دلیلی نبود که شاعرا، مدیحه و تملق‌گویی را ترک کنند.

● مداعان دوره پهلوی‌ها

حتی در دوره رضاشاه و محمد رضا شاه که آن‌ها به شاعرا مثل گذشته توجه چندانی نداشتند، افرادی نظیر وحید دستگردی و صادق سرمهد به مدیحه سرایی ادامه می‌دادند، به طوری که وحید هر ساله قصیده‌ای می‌ساخت و به پیشگاه رضاشاه تقدیم می‌کرد و مقرری سالیانه می‌گرفت. صادق سرمهد نیز که وابسته به دربار محمد رضاشاه و وکیل حقوقی آن‌ها بود و خودش را شاعر ملی می‌نامید، همواره در مدفع محمد رضاشاه و فرح و درباریان شعر می‌سرود و صله می‌گرفت. از جمله سروده‌هایی که ادبیات و شاعر سیطره‌اش را بر سیاست و حکومت نشان داده است در دوران محمد رضاشاه، می‌توان به شعر خلیل سامانی (موج) اشاره کرد که در آن شاعر به حکومت پهلوی‌ها و عملکرد آن‌ها اعتراض داشته و از

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و پنجاه سال سلطنت پهلوی انتقاد کرده است.
چند بیت از این قصیده بلند را در اینجا می‌آوریم:
کسی که روز و شبان در پی چراغان بود

مدیر عامل بنگاه برق تهران بود

به نیم قرن که ظلمت به ما حکومت داشت

چه روزها و چه شبها عبت چراغان بود

چه بزم‌های طرب‌زای آریامهری

ز شام تا به سحرگاه در شمیران بود

همه پیاله‌ها به هم می‌زندند کاندر بزم

جناب کارتر آن شب عزیز مهمان بود

سپیده‌دم که ز تیری تنی به خون می‌خفت

فرح به چهره مهمان شاه خندان بود

به جان ملت ما سلطنه داشت استعمار

به نیم قرن که ما را به ملک سلطان بود

دو پادشاه پدر جانی و پسر جlad

تباهکارتر آن یک ازین، وزین آن بود

هر آنچه نعمت و سرمایه بود ملت را

به کام ایدن و اشمت و موشه دایان بود

به لرزه خلق ز سرما ولی به خارج شاه

به کار اسکی، سرگرم در زمستان بود

در آن زمان که جهان بود رو به آبادی

دریغ و درد که این مرز و بوم ویران بود

ز قتلخانه ساواک تا به اوچ سپهر

خروش و شیون و فریاد و بانگ و افغان بود

این مطلب را با ذکر چند بیت از اشعار «خوشنده تهرانی» که مدح این و آن را

وصله‌ای ناجور بر دامان شاعر مدیحه سرا می‌داند، به پایان می‌بریم:

از بصیرت بهره باشد مردم مغورو را
گر که باشد لذت از دیدار خوبان کور را
نیست شاعر آنکه بهر سیم و زرگوید مدیح
فرق بسیار است با اهل ادب مزدور را
مدح و ذم این و آن را از کتاب دل بشوی
بر کن از دامان جان این وصله ناجور را
می‌نکاهد، شأن ما روشنده‌لان از حبس و بند
کم نگردد قدر، از زندان خم انگور را
شعله اول دامن آتش زنه گیرد که هست
این سزای آنکه بوسد آستان زور را
فکر صائب ساخت «خوشدل» را کلیم طور نظم
یافت از طبع غنی این نعمت موفور را